

خاطره‌ی تولد نور

ملیحه گرایلی

آموزگار دبستان ندای آزادی، قائم‌شهر

گاهی اوقات بعضی از خاطرات کلاسی چنان می‌شود که از ذهن و دل معلم یا آموزگار پاک نمی‌شود؛ و معلمی اما همه‌اش خاطره است. اصولاً با بچه‌ها بودن عشق می‌خواهد و زمانی که عشق باشد، خاطره هم هست. خاطراتی که همیشه کنار معلم هستند و هرگز فراموش نمی‌شوند.

من برای هر درس برنامه‌ای دارم. پیش از شروع درس، شیوه‌ی کار و انتظاراتم را به دانش‌آموزان می‌گویم و البته اجازه می‌دهم آن‌ها در ارتباط با درک بهتر و بیشتر مطلب، هر چه را که دوست دارند و می‌توانند، به کلاس بیاورند.

سال گذشته یک روز مانده به میلاد پیامبر اعظم(ص)، درسی از کتاب «هدیه‌های آسمان» به بچه‌ها دادم و گفتم روز بعد، این درس یا هر موضوعی را که می‌توان در کلاس و در قالب داستان یا نمایش اجرا کرد، تهیه کنند و به کلاس بیاورند.

صبح روز بعد، وقتی وارد کلاس شدم، حیرت‌زده شدم. اشک در چشم‌هایم حلقه زد. فضایی پر نور و معنوی در گوشه‌ی کلاس ایجاد شده بود که زبان از گفتن آن عاجز است. بچه‌ها به کمک اولیای خود، با پارچه‌ای خوش‌رنگ که روی آن شمع‌های روشن و کیک و شیرینی گذاشته بودند، میز را آراسته بودند. اما از همه زیباتر، قنداقه‌ی نوزادی بود که زمان تولد پیامبر(ص) را تداعی می‌کرد. به‌قدری از دیدن این صحنه متأثر شدم که فکر کردم در خانه‌ی خدا هستم.

در دلم خدا را سپاس گفتم از این که نور پاکی و دوستی اهل‌بیت را در دل آن‌ها روشن کرده است. سپس به این فکر کردم که دخیل کردن بچه‌ها در آموزش، چه قدر می‌تواند انگیزاننده، مؤثر و لذت‌بخش باشد.

آن روز با این انگیزه‌ی قوی درس را شروع کردم و با اتمام آن، به بچه‌ها گفتم: «خدایوند پیامبران را برای هدایت ما انسان‌ها فرستاده است. آخرین آنان پیامبر اسلام(ص) بود که دین اسلام به‌وسیله‌ی او به ما رسید. پس وظیفه‌ی ما این است که سخنان پیامبران را در زندگی خود به کار ببریم.»

و این چنین بود که اثر و خاطره‌ی آن کلاس، هیچ‌گاه از ذهن من بیرون نرفت.

